

# گندی شاپور

علی سامی

و از آن بعد آن دروازه تا ادوار اسلامی بنام دروازه مانی نامیده می‌شده است<sup>۱</sup>.

در زمان شاپور بزرگ (۳۱۰ - ۳۷۹ م) ثئودوروس<sup>۲</sup> پزشک عیسوی برای معالجه پندربار وی آمد. او مقدمش را گرامی و مفتنم شمرد و در همین شهر نگاهش داشت تا بتدریس علم طب پردازد و بخاطر این پزشک، کلیسایی ساختند و بسیاری از هم‌کیشان او را آزاد نمودند.

گندی شاپور علاوه بر موقعیت خاص علمی، پس از نشر طریقه نسطوری و توجه پیروان این فرقه بسوی ایران، مرکز اسقف بزرگ نسطوریان گردید.

نسطوریان از پیروان نسطوریوس<sup>۳</sup> (نیمه اول قرن پنجم میلادی) کشیش شامی اهل «ژرژمارنکنده» شمال سوریه بودند. وی معتقد بود که در حضرت مسیح دو طبیعت و دو شخصیت موجود بوده است: «انسانی یا ناسوتی و ربانی یا لاهوتی»، ولی کشیش دیگری بنام «اوتیکس»<sup>۴</sup> در دیر نزدیک قسطنطنیه،

یکی از مراکز مهم و معروف علمی و پزشکی دنیای پیش از اسلام و قرون اولیه اسلام گندی شاپور بوده است. از این شهر دانشگاهی بزرگ عهد ساسانی فعلاً هیچ آثاری باقی نمانده و بزحمت بقایای مختصری از خرابه‌های آن در نزدیکی کارون هیجده کیلومتری جنوب شرقی دزفول و پنجاه کیلومتری شمال غربی شوشتر تشخیص داده شده است ولی در دوران آبادی از شهرهای مهم شاپور اول (۲۴۱ - ۲۷۱ م) بوده و معروف است که وی پس از غلبه بر والرین و ویران ساختن آنتاکیه شام اسیران رومی آن شهر را در این محل متوقف ساخت. اعراب آنرا الاهواز و نام شامی آن «بت‌لابات»<sup>۵</sup> بوده است. مرکز علوم آن برای وجه نامگذاری گندی شاپور تعبیراتی نموده‌اند. از آنجمله آنرا مخفف واژه «وه آندیوشاپور»<sup>۶</sup> یعنی «به از آنتاکیه شاپور» و «وندیشاپور» و «اتنی‌جک شاپور» نوشته‌اند. شهرهای دیگری نیز که معنی «بهرتر از آنتاکیه» میداده در زمان ساسانیان منسوب بشاهان دیگری بنا شده، مانند «وه ایمدکواز» یعنی به‌از آمد<sup>۷</sup> کواز، شهری که قباد شهریاری ساسانی در سرحد فارس بنا نمود.

گندی شاپور از همان بدو تأسیس یک مرکز بزرگ علمی و فلسفی و طبیی گردید که بر حسب گفته تاریخ‌نویسان، شاپور دستور داده بود، تعداد زیادی از کتابهای طب یونانی را به پهلوی ترجمه و در آنجا نگاهداری نمایند. مانی در همین شهر بدار کشیده شد و پوست او را از گاه آکنده، بر دروازه آویختند

- ۱- Beit Labat
- ۲- Weh Andew-i-Shahpur
- ۳- Amid همان دیاربکر فعلی است.
- ۴- از قول طبری - یعقوبی - ابوریحان بیرونی.
- ۵- Théodoros
- ۶- Nestorius
- ۷- Eutyches

هستند و از بین آنها بیرون نخواهد رفت و دیگران را آن مایه و مقدار نیست که از آن استفاده برند .

ویل دورانت مورخ و محقق عالیقدر معاصر در کتاب تاریخ تمدن (عصرایمان) بخش اول صفحه ۲۳۴ ضمن بحث درباره دانش و هنر ساسانی مینویسد : «در دوره فرمانروایی خسرو انوشیروان ، دانشگاه گندی‌شاپور ، «بزرگترین مرکز فرهنگی آن زمان» شد . دانشجویان و استادان از اکناف جهان بآن روی می‌آوردند . مسیحیان نسطوری در آن دانشگاه پذیرفته شدند و ترجمه‌های سریانی آثار یونانی در طب و فلسفه را بارمغان آوردند . نوافلاطونیان در آنجا بنابر تصوف راکاشتند ، و سنت طبی هندوستان ، ایران ، سوریه و یونان در آنجا بهم آمیخت و یک مکتب معالجه‌ای روبرقی را بوجود آورد . بموجب نظریه طب ایرانی ، بیماری از آلودگی یا ناپاکی یکی از عناصر چهارگانه : آتش ، آب ، خاک و باد حاصل میشد . پزشکان و موبدان ایرانی میگفتند که بهداشت عمومی مستلزم سوزاندن تمام مواد فاسدکننده است که بهداشت فردی اطاعت کامل از دستورات نظافت دین‌زرتشت را ایجاب میکند .» گندی‌شاپور و دانشکده پزشکی و بیمارستان وابسته بدان در اواخر عهد ساسانی بمنتها درجه شهرت خود رسید و تا زمان خلفای عباسی آباد و بهمان کیفیت زمان ساسانیان برجا و مرکزیت داشت و حتی در زمان عباسیان و پیش از توسعه شهر بغداد براهمیت آن افزوده شد و معالج دربار خلفا ، استادان و پزشکان و رؤساء همین دانشکده بوده‌اند .

ابوجعفر منصور دوانیقی فرزند محمد ( ۱۳۶ تا ۱۵۸ هـ . ق ) دومین خلیفه عباسی از همان هنگام که بغداد را میساخت سال ۱۴۸ هـ . ق بپرد معده شدیدی دوچار شد بطوری که همه اطباء عرب از معالجه او عاجز ماندند . جورجیس پسر بختیشوع رئیس دانشکده پزشکی گندی‌شاپور با دو دستیارش ( عیسی ابن شلالفا و ابراهیم ) ببغداد احضار و ویرا درمان نمود و در نتیجه در دربار خلیفه قرب و منزلت فراوانی پیدا کرد . تا آنجا که وقتی جورجیس بیمار شد ، خلیفه با پای پیاده برای عیادت و احوال‌پرسی او رفت . هارون الرشید خلیفه دیگر عباسی جبرئیل پسر بختیشوع را باین سمت منصوب و دستور داد در بغداد ( مرکز خلافت ) بیمارستانی نظیر آنچه در گندی‌شاپور بوده است تأسیس نماید تا اطباء آنجا تربیت و سایر نواحی مختلف اعزام کردند .<sup>۱۰</sup> جورجیس چون بازبانهای پهلوی و سریانی

معتقد بود که در حضرت عیسی دو طبیعت ولی یک شخصیت موجود بود . پیروان این فرقه را اوتیکیاتیس<sup>۹</sup> مینامیدند . نسطوریها بدو شعبه مهم تقسیم میشدند : یوسنی‌ها ساکنان موصل و با کلیسای روم همکاری میکردند ، شمعونیها ساکنان دوشهر «وان و ارومیه» ، «کلدانیها - آشوریها» .

یعقوبیان پیروان یکی دیگر از روحانیان مسیحی بنام «یعقوب مارادیوس» بوده‌اند . دسته‌ای از آنها که درسوریه و شمال عراق ساکن بوده یعقوبی و آنها که در مصر بوده «قبلی» و کسانی که در حبشه بوده‌اند «اتیوپی» نامیده شده . نسطوریان بسوی مشرق متمایل و شاهنشاهی ساسانی از آنها حمایت میکرد و کلیساهای نسطوری معروف بکلیساهای ایران گردید .

خسرو انوشیروان در این شهر بیمارستان بزرگی ساخت و بروتوسه دانشکده پزشکی آن افزود که تا نیمه دوره خلفای عباسی دایر و مرکز تعلیم و تعلم پزشکی بوده است و ضمن مدرسان نخستین این دانشکده ، دانشمندان و پزشکان رومی هم بودند که در عهد ژوستینیان پدربار خسرو انوشیروان پناهنده شده بودند ، ولی بعدها پزشکان ایرانی ، خود مدرسان عمده آنجا گردیدند .

مدرسه «رها» در حوزة تسلط رومی‌ها و محل تدریس علوم معقول و الهی و از مراکز مهمه اشاعه عقاید فرقه نسطوری بوده و از همین جهت در سال ۴۸۹ میلادی که توسط «زینون» امپراطور روم شرقی بسته شد ، بسیاری از معلمان و شاگردان این مدرسه به نصیبین آمدند و پاروسوما<sup>۹</sup> اسقف آنجا از آنها نگاهداری نموده و مدرسه نصیبین از آن تاریخ اهمیتش از مدرسه رها بیشتر گردید . فارغ‌التحصیلان این مدرسه برای تعلیم و موعظه و تبلیغ تمام نقاط ایران پراکنده میگرددند . دسته‌ای از دانشمندان مدرسه رها نیز بشهر دانشگاهی گندی‌شاپور و دانشکده آن آمدند و خسرو انوشیروان مقدم آنها را مغتنم شمرد .

در این مدرسه طب یونان و ایران و هند ، بهره‌آموخته میشد و مخصوصاً پزشکان هندی این علم را بزبان پهلوی تدریس میکردند و از اطراف و اکناف ، علما و بزرگان و دانش‌آموزان جهت فراگرفتن دانشها باین مدرسه می‌آمدند و گندی‌شاپور درحقیقت یک مرکز بزرگ علمی و محل تلاقی و اختلاط علوم پزشکی ایرانی و هندی و یونانی گردیده بود و مخصوصاً طب یونانی پس از بسته شدن مدرسه «رها» در سال ۴۸۹ میلادی و آمدن معلمان یونانی باین شهر بیشتر متداول گردید .

بنابگفته اخبار الحکما ، در سال هشتم سلطنت انوشیروان اطباء این دانشکده بدستور وی مناظراتی در علم طب ترتیب داده و سخنرانیهای نمودند . پیشرفت علم پزشکی در این حوزة یحدی بالا رفته بود که بر حسب نوشته یکی از تاریخ‌نویسان ، اطباء گندی‌شاپور معتقد بودند که تنها دارنده این علم آنان

۸- Eutychianisme

۹- Barsoma

۱۰- معروفترین بیمارستان بغداد توسط امیر عضدالدوله بنام بیمارستان عضدی در سال ۳۶۸ هـ . ق . بنا گردید که بسیار مجهز و دارای داروخانه مفصلی بوده است . ادویه و داروهای معروف همه جا را در آن بقیه باورقی در صفحه بعد

وعربی آشنا بود ، کتابهای طبی چندی از یونانی و پهلوی  
عربی ترجمه نمود و چند کتابی نیز سریانی تألیف کرد که از  
همه معروفتر الکناش<sup>۱۱</sup> رساله است در علم طب که چیزی از  
آن باقی نمانده است .

معروف است که جورجیس در حالت بیماری از منصور  
اجازه خواست که بزادوبوم خود برود تا چنانچه بمیرد پهلوی  
نیاکانش بخاک رود . منصور اسلام بر او عرضه کرد تا بهیشت  
رود . جورجیس پاسخ داد : « من رضا دارم که با نیاکان خود  
باشم اگر چه در دوزخ باشد . » منصور از این پاسخ خندید  
و دستور داد تا وسائل مسافرت او را بهوطنش فراهم سازند  
و منصوروی که بهبخل وامساک مشهور بود ، ده هزار دینار هم  
باو انعام داد .

واژه بختیشوع نیمه ایرانی و نیمه سریانی است یعنی  
« نجات یافته بدست عیسی » بخت بضم از بخش و در فرس  
میانه بمعنی نجات دادن آمده است . نامهای ایرانی دیگری  
است که با فعل « بوختن یعنی رهانیدن » ترکیب شده مانند ماه  
بوخت « ماه نگهدار » سه بخت ، چهار بخت و غیره ..

بختیشوع پسر جورجیس (ابوجبرئیل) پس از آنکه  
پدرش پزشک مخصوص و مقرب دربار منصور شد ، سرپرست  
بیمارستان گندیساپور گردید . در زمان هادی پسر مهدی خلیفه  
عباسی به بغداد فراخوانده شد و پزشک ویژه خلیفه گردید لیکن  
چون مادر مهدی « خیزران » میل نداشت که جز « ابو قریش »  
پزشک دیگری در دربار خلافت باشد ، بهر وسیله که ممکن بود  
در دور ساختن او اقدام میکرد و چون مهدی این موضوع را  
فهمید بختیشوع را با احترام و تکریم بسیار رخصت داد که  
به گندیساپور برگردد . در سال ۱۷۱ هـ . ق . رشید برادر هادی  
به سردرد سختی دچار شد که پزشکان دربار خلافت از درمان  
او عاجز ماندند مجدداً بنا بر پیشنهاد یحیی ابن خالد برمک او را  
ببغداد آوردند و خلیفه را درمان کرد . رشید مقدم او را گرامی  
داشت و خلعت و مال فراوان بخشید و رئیس پزشکان دربار  
گردید<sup>۱۲</sup> .

فرزند این پزشک گندیساپوری نیز در دستگاه متوکل  
عباسی دارای مقام رفیعی گردید و بیماری شدید « المعتز بالله »  
فرزند متوکل را درمان کرد . قطعی شرح این سرگذشت را  
چنین نوشته<sup>۱۳</sup> که : « معتز بالله در اثر حرارت زیاد ، هیچ غذا  
نمیخورد و معالجه پزشکان مفید قرار نگرفت . بختیشوع را  
بربالین معتز بالله حاضر کردند او در این عیادت جبهه وش<sup>۱۴</sup>  
یمانی گرانبهای دربر داشت که مورد پسند فرزند خلیفه قرار  
گرفته بود . بختیشوع گفت این جبهه مانند ندارد و برای من  
یکهزار دینار تمام شده و اگر معتز بالله دوعدد سیب بخورد  
آن جبهه را تقدیم او خواهد نمود . معتز بالله پس از چندی که  
لب بخوردنی نمیزد دوسیب را خورد . سپس بختیشوع گفت که

این جبهه جامه ای همطراز دارد که اگر یک پیاله سرکنگبین  
بیاشامد آن جامه را نیز تقدیم خواهد کرد ، معتز بالله جام  
سرکنگبین را نیز نوشید و در نتیجه بتدریج شروع بخوردن  
غذا کرد و از مرض رهائی یافت .

خاندان بختیشوع تا شش نسل یا بیش از ۲۵۰ سال معروف  
و از پزشکان درجه اول زمان خود بوده اند آخرین آنها  
جبرئیل بن عبیدالله در ۱۰۰۶ میلادی برابر ۳۹۷ هـ . ق .  
در گذشت .

از استادان و پزشکان معروف دیگر این دانشکده ،  
ابو ذکریا یوحنا ابن ماسویه و کتکه<sup>۱۵</sup> هندی واز اطبا و جراحان  
تربیت شده در این دارالعلم که نام آنها باقی مانده « حارث ابن  
کلده ثقفی » طبیب مشهور عرب اهل طائف متوفی سال ۱۳۳ هـ . ق .  
و فرزندش « نصر » و ابن خدیم و ابن ابی رومیه تمیمی میباشند .  
ابو ذکریا یوحنا ابن ماسویه در اواخر قرن دوم هجری  
میزسته و در اوائل قرن سوم در عهد مأمون عباسی بریاست  
بیت الحکمة که مرکز مهم تألیف و ترجمه عهد اسلامی بود  
بر گردیده شد . کتکه هندی از منجمان و پزشکان مشهور بوده  
است که در گندیساپور خدمت میکرد . هارون الرشید او را از  
آن بیمارستان ببغداد فراخواند و در دربار او میزیست و رتبت  
رفیعی پیدا کرد و چند کتاب طبی و نجومی را جهت او از هندی  
به پهلوی و عربی ترجمه نمود . از آن جمله کتاب السموم مربوط  
به « شناخت » یکی از اطبای قدیم هند ، و کتاب دیگری از  
« سیرد »<sup>۱۶</sup> هندی جهت یحیی ابن خالد برمکی .

کتاب السموم در پنج قسمت و با کمک ابو حاتم بلخی به  
پهلوی ترجمه شد سپس در زمان مأمون توسط عباس ابن سعید -

بقیه پاورقی از صفحه قبل

داروخانه گرد آورده بودند . بیمارهای عادی را سریانی و بیمارهای که  
نیاز بجراحی و مراقبت بیشتر داشته در آنجا بتری مینمودند . پرستار  
و پزشکیار داشته و پلاوید دارای یک مدیر اداری بوده و الزامی نداشت  
که حتماً پزشک باشد . بیمارستان مغربی هم برای گردآوری پولهای  
بشریه و صدقات داشته است . نژادین بیمارستان ۲۴ پزشک و جراح و فساد  
شانه روزگار میگردد اند . بدون رعایت مذهب بیماران معالجه نمداوا  
میشدند و نامیهار کاملاً درمان نمیشد او را مرخص نمیکردند و اگر  
بیمار میبرد هزینه کفن و دفن او را بیمارستان میپرداخت . در کتاب  
طبقات الاطباء نوشته شده که : بیمارستان عضدی بغداد چند بیمارستان  
سیار هم داشت که پزشکان و جراحان باسب و شتر باطراف شهرها و روستاها  
رفته و بیمارارن دور از شهر را درمان مینموده اند .

Kunnash - ۱۱

۱۲ - صفحه ۱۴۱ کتاب تاریخ الحکماء قطعی .

۱۳ - صفحه ۱۴۳ همان کتاب .

۱۴ - وش نوعی پارچه ابرشی برنگهای مختلف که بدو این نوع

قماش را در شهر وش ترکستان میبافتند .

Kanka - ۱۵

Susruta - ۱۶

الجوهري بعربي گردانیده شد. این کتاب شامل داروشناسی و سم‌شناسی است و در سال ۱۹۳۴ میلادی در برلن تحت عنوان «كتاب التاناق فی السموم والتریاق» بألمانی ترجمه و چاپ شد. گندی‌شاپور در قرن سوم هجری که بر شهرت بغداد افزوده شد اهمیت خود را بتدریج از دست داد و پیوسته یویرانی گرائید و دزفول جانشین آن شد بطوریکه در قرن هفتم هجری یاقوت حموی جغرافی‌نویس معروف، این شهر را ویرانه دیده است. تازیان در اوائل سال ۱۸ هجری وزمان خلافت عمر این شهر را گشودند. در این باره نوشته‌اند که سردار عرب «زاین عبدالله» شهر را در محاصره گرفت، چون کاری از پیش نبرد «ابوسیره» فاتح شوش بیاری او آمد، آنهم سودی نبخشید. یکی از ایرانیان اسیر که در میان اردوی عرب بوده است دستخط امان به تیری می‌بندد و بدرون شهر رها می‌سازد. مردم شهر بهمان اطمینان دروازه‌ها را باز و بزندگی عادی خود بر می‌گردند. مهاجمان و محاصره‌کنندگان، از تسلیم بدون مقدمه و فوری شهر در حیرت ماندند. پس از تحقیق معلومشان شد که يك اسیر ایرانی مبادرت بچین کاری کرده. چون علت را از او می‌پرسند می‌گوید: «من خواستم دلسوزی کرده خون آنها ریخته نشود. زیرا قوم من هستند.»

سردار عرب امان خودسرانه اسیر و بنده را نمی‌خواست بپذیرد، ولی مسلمین باین دلیل که در آئین اسلام بین بنده و خواجه تفاوتی نیست. امیر را متقاعد ساخته و امانی را که اسیر ایوانی داده قبول می‌نماید و در نتیجه گندی‌شاپور از آن هنگامه و کشت و تاراج سپاهیان تازی رهایی می‌یابد. در اواخر قرن چهارم هجری که مقدسی آنجا را دیده، نوشته است که اطراف آن بسیار حاصلخیز و تمام قندی که در خراسان و جنال (شهرهای کوهستانی شمال خوزستان) مصرف می‌شده از همین حدود حمل می‌گردیده است. تاریخ‌نویسان اسلامی درباره این شهر و وجه نامگذاری و دانشکده پزشکی گندی‌شاپور نوشته‌هایی دارند که خلاصه بعضی از آنها بشرح زیر نقل می‌گردد:

مؤلف ناشناس حدود العالم که سال ۳۷۲ ق. تألیف شده مینویسد: «وندوشاور شهری است آبادان و با نعمت بسیار و گور یعقوب لیث آنجاست.»<sup>۱۷</sup>

ابواسحق ابراهیم اصطخری در مسالك و معمالك نوشته: «گندی‌شاپور شهری بزرگ و آبادان است، نخل و کشاورزی بسیار دارد. یعقوب بن الليث الصفار آنجا مقام کرد و گور وی هم آنجاست.»<sup>۱۸</sup>

صاحب تاریخ سیستان: «گندی‌شاپور در زمان خلافت عمر بدست موسی اشعری گشوده شد و یعقوب لیث در سال ۳۶۵ در آنجا بمرد.»

ابن عبیری: «چون شاپور دختر اورلینوس قیصر روم را

بزنی گرفت شهری برای او مانند بوزنطیا در ایران بنا کرد و آنرا گندی‌شاپور نامید.»

ابن قتیبه: «گندی‌شاپور مغرب وندی‌شاپور است یعنی یافت شد شاپور و اهل اهواز آنجا را بیلاباد می‌نامند.»

حمزه اسفهای: «به از اندیوشاپور شهری است در خوزستان که عرب آنرا گندی‌شاپور گوید و اندیوشاپور است. ومعنی آن به از انطاکیه میباشد و بنای این شهر بشکل رقمه شطرنج هشت خیابان درهشت خیابان است و در قدیم شهرها بصورت اشیاء می‌ساختند، مانند شهرشوش که بصورت باز است و شهر شوشتر را که بصورت اسب ساخته‌اند.»

مقدسی: «گندی‌شاپور شهری بس آباد و مهم و باستانی بود و در ایام پیشین ممر (پایتخت) این کشور و مرکزیت سلطنت را داشت، در این ایام روی خرابی نهاده و در اثر استیلای کُردان (لُران) جور و فساد در آن شایع شده است و باوجود این شکر بسیار از آن بدست آید و گویند تمام شکر عراق عجم و خراسان از آنجاست و مردمش اهل سنت‌اند و دارای دوجوی است و دهات بسیار آباد و مزارع برنج و نیکوئیها و ارزانی و اسباب آسایش در آن فراوان است و نیز نوشته است ولایت گندی‌شاپور را شاپور ابن فارس آباد کرده و بنام خود خوانده است و آن با صفا و بکوهستان پیوسته است و گویند در پیش، نشیمن پادشاهان بوده است. شکر بسیار از آن پخته میشود و از شهرهای آن ذره و روناش و بابویه و قاصبین و لوراست.»

یاقوت حموی صاحب معجم البلدان (۵۷۵ تا ۶۲۶ ق.هـ) مینویسد: «بخوزستان شاپور پسر اردشیر آنرا بساخت و اسراء روم و جمعی از لشکریان خود را در آن جای داد. و آن شهری وسیع و محکم است نخلستانها و مزارع و آبهای بسیار دارد و چون یعقوب بن لیث سفاری بر خلیفه یغی شد در سال ۲۶۲ یا ۲۶۳ این شهر را بنیاست محکمی و نزدیک به شهرهای بسیار مرکز سلطنت خود قرار داد و یعقوب در سال ۳۶۵ در آنجا بمرد و مدفون شد.» وی مینویسد: «من بارها از گندی‌شاپور گذشتم در آن اثری از آبادانی نبود.»

در مجمل التواریخ و القمص چنین نوشته شده است: «شاپور همئی بزرگ داشت اندر داد و انصاف و آبادانی عالم بر سان پدر و شادروان شوشتر او کرد که عجائب عالم است و شهرهای بسیار کرد، چون شاپور و نیشاپور، شاپور خواست، بلاش شاپور، پیروز شاپور، مانی شاپور از ناحیت ابر شهرت بخراسان و آنرا بنا شاپور سبهد کریمت. بگاہ افریدون در آن خلاف است و بی‌شاپور از پارس است، بشاور خوانند،

۱۷ - صفحه ۱۳۹ حدود العالم بکوش آقای دکتر منوچهر ستوده چاپ تهران سال ۱۳۴۰.

۱۸ - صفحه ۹۲ مالک و ممالک اصطخری بکوش آقای ابرج انتشار چاپ تهران.

شاد شاپور از ناحیت میان است. بعلیان آنرا دیها خوانند. پیروز شاپور در ناحیت عراق است انبار خوانند به از اندیو شاپور چندیشاپور است از خوزستان اندیو نام انطاکیه است بزبان بهلوی به از اندیو، یعنی از انطاکیه بهتر است و نهاد آن بر مثال عرمه شطرنج نهادست میان شهر اندر هت راه اندر هت، و در آن وقت شطرنج نبود ولیکن شکلش بر آن سان است و اکنون خراب و مانند دیهی بجا و پراکنده است و اندر آن وقت شهرها بر سان چیزها کردند. چنانک شوش بر صورت بازی نهادند و شوشتر بر صورت اسی و قلعه طبرک بر صورت کزدم، بر این مثال. و اکنون بر آن شکل بماندست و هم زمین پارس بدارالملک اسطخر از جهان بیرون رفت والله اعلم.<sup>۱۹</sup>

مؤلف این کتاب در جای دیگر میگوید: «درسی سال دارالملک او بگندیشاپور بود تا خراب رومیان آباد کرد و این عمارتها که گفته شد، و حمزه گفته است که دیوار چندیشاپور از آن نیمی گیل است و نیمی خشت پخته که هر چه رومیان بران کردند بخت و گنج، باز فرمودشان کردن...»<sup>۲۰</sup> قطعی در اخبار الحکما شرح افسانه ماندی درباره بنای گندیشاپور باین شرح نوشته است:

«سبب بنای این شهر آنست که شاپور پسر اردشیر پس از غلبه بر سوریه و فتح انطاکیه بقصر پادشاه روم تشبه میجست و از او خواست که دخترش را بقصد وی در آورد قیصر چنین کرد و پذیرفت که دختر را نزد شاپور فرستد. شاپور برای او شهری بر هیئت قسطنطنیه ساخت و آن شهر جندی شاپور است. در سیر ساسانیان چنین نگاشته اند: که این شهر اصلاً قریه ای بود متعلق بمردی معروف به «جندا» و شاپور چون این موضع را برای بنای شهر اختیار کرد، فرمان داد که مالی فراوان بصاحب آن بپردازند، لیکن صاحب آن بدین کار رضا نداد مگر آنکه خود آن شهر را بنا کند و شاپور نیز بدان شرط پذیرفت که او در بنای شهر شرکت ورزد و مرهمان میگفتند که این شهر را جند و شاپور بنا میکند و بهمین سبب آنرا

«جندی شاپور» گفتند و چون دختر قیصر بدان شهر رفت و با وی افرادی از صنهای مختلف که با آنان حاجت داشت از اهل بلد همراه او بودند، از آنجمله پزشکیانی فاضل باوی رفتند و چون در آن شهر با او اقامت گزیدند، شروع به تعلیم نوآموزان کردند و بیوسته کار ایشان در تعلیم قوی تر میشد و شماره آنان فزونی مییافت.»

فتحعلیخان حاکم خوزستان در سال ۱۰۵۰ هـ. ق در قسمتی از ویرانه های گندی شاپور قریه ای بنام شاه آباد ساخته که تاکنون بهمین نام و آباد است. قبری در آنجاست بنام شاه ابوالقاسم که بعضی ها احتمال داده اند شاید قبر یعقوب لیث باشد. یعقوب میخواست این شهر را پایتخت خود قرار دهد و هم در این شهر بمرد و مدفون گردید. خاندان آل زیار نیز معمم بودند که بغداد را بگیرند و تیسفون را مجدداً پایتخت نمایند.

استاد و. بارتلد خاورشناس شهر روسی در جغرافیای تاریخی ایران مینویسد: «ایرانیان واژه جندی شاپور را از «به از آندوشاپور» یعنی «بهتر از انطاکیه شاپور» میدانند. ندکه این اشتقاق را رد میکند و تصور مینماید که در زمان ساسانیان بنام «وندوشاپور» موسوم بود. مار کوارت تصور میکند که «وندیشاپور» است. عربها همیشه جندی شاپور مینویسند و ضمناً این حرف «ی» صدای کسره فارسی را میدهد ولی بودن همین «ی» که یای اضافه نیست و بعضی تمورات مربوط بعلم زبان شناسی ندکه را وادار میکنند که جندی شاپور را بمعنای «قشون» و یا «معسکر» شاپور که بنظر اول تقریباً مسلم میآید رد کند. جندی شاپور در زمان ساسانیان شهر عمده خوزستان و مسند اسقف بزرگ تسطوریان و مدرسه طی در همین شهر بود.<sup>۲۱</sup>

۱۹ - صفحه ۶۳ مجله التواریخ والقتضی.

۲۰ - صفحه ۶۷ همان کتاب.

۲۱ - صفحه ۲۴۱ کتاب جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتلد

ترجمه حمزه سردادور.

